

# مدافع بزرگ تجربه‌گرایی

## «نظام منطق» جان استیوارت میل در گفت‌وگو با محمدرضا اسمخانی

### محسن آزموده

جان استیوارت میل (1873-1906) متفکر بزرگ انگلیسی، یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ و از پدران تجربه‌گرایی محسوب می‌شود. شهرت میل در میان عموم به واسطه اندیشه‌های آزادیخواهانه و روشنگرانه او در دفاع از آزادی، حقوق زنان، حقوق بشر و ... است. اهل فلسفه و منطق البته میل را به عنوان فیلسوف و منطقی‌دانی درجه اول می‌شناسند که سنت تجربه‌گرایی در فلسفه را غنا بخشیده و با استدلال‌هایی محکم و آثاری متقن آن را مستحکم ساخته است. کتابخوان‌های ایرانی عموماً آثار سیاسی و اجتماعی میل را می‌شناسند، کتاب‌هایی چون تاملاتی در حکومت انتخابی (ترجمه علی رامین)، فایده‌گرایی (ترجمه مرتضی مردیها)، درباره آزادی (ترجمه محمود صنایعی)، انقیاد زنان (ترجمه علاءالدین طباطبایی، خسرو ریگی این کتاب را با عنوان کنیزک کردن زنان ترجمه کرده) و ... یکی از رویدادهای فرهنگی خوشایند در سال جاری انتشار جلد نخست ترجمه مهم‌ترین کتاب فلسفی و منطقی جان استیوارت میل با عنوان «نظام منطق» با ترجمه محمدرضا اسمخانی توسط انتشارات موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه بود. این کتاب به نوشته دکتر اسمخانی، در مقدمه جامع و خواندنی که بر آن نوشته، از جایگاه ویژه‌ای هم در نظام فکری میل و هم در بطن فلسفه سده نوزده برخوردار است و نافذترین شرح شده نوزدهمی از فلسفه علم طبیعت‌گرایانه محسوب می‌شود. عنوان و حجم کتاب ممکن است بسیاری از علاقه‌مندان به کتاب و حتی دوستداران فلسفه را بترساند. به این مناسبت با دکتر اسمخانی درباره کتاب گفت‌وگو کردیم تا خیلی ساده به ما بگوید که حرف حساب میل در این کتاب چیست و چرا این کتاب با گذشت بیش از 150 سال از زمان نگارش و انتشار اولیه (1843) همچنان خواندنی است و باید به آن توجه کرد. محمدرضا اسمخانی دانش‌آموخته فلسفه و مولف و مترجم آثار فراوانی است که از آن میان می‌توان به این عناوین اشاره کرد: معنا، معرفت و دیگری در فلسفه دیویدسن، علم کاوشی در محتوا

(نوشته استیو وولگار)، جهان فلسفی استنلی کوبریک (نوشته جرالد جی آبرامز) و سیر تحول متافیزیک مدرن (معنا بخشیدن به چیزها، نوشته ای. دبلیو. مور) .

## در ابتدا برای آشنایی عمومی مخاطبان بفرمایید جان استیوارت میل کیست و در فلسفه چه جایگاهی دارد؟

اول اینکه باید ذکر کنم بنده مقدمه‌ای نسبتاً مفصل به ترجمه فارسی کتاب نگاشته‌ام و در اینجا سعی می‌کنم نکاتی از آن مقدمه و ملاحظات برگرفته از مفسران میل، از جمله اسکروپسکی و سایرین ارائه دهم. جان استیوارت میل، پسر ارشدجیمز میل، فیلسوف سیاسی و اجتماعی اصالتاً اسکاتلندی است که به دست خود او هم آموزش دید؛ آموزش سختگیرانه‌ای که به واسطه شرح خواندنی‌ای که میل از آن در زندگی‌نامه خودنوشتش به دست داد، شهره شد. میل همچنین در حلقه‌ای از تندروهای سیاسی و فکری که از دوستان پدرش بودند، پرورش یافت که چهره‌هایی همچون جرمی بنتام و دیوید ریکاردو در میان‌شان بودند. میل در سال 1851 با هریت تیلور ازدواج کرد، زنی که به شدت بر فلسفه اجتماعی‌اش اثر گذاشت. دوره کوتاهی هم عضو پارلمان شد و سراسر زندگی‌اش درگیر بسیاری از کنش‌ها و جنبش‌های سیاسی رادیکال بود؛ از جمله حمایت مادام‌العمر از حقوق زنان. میل با نگارش کتاب «نظام منطقی» که در سال 1843 چاپ شد، شهرت فلسفی خود را دامن زد. از آثار دیگرش می‌توان به «اصول اقتصاد سیاسی» اشاره کرد که تالیفی از اقتصاد کلاسیک است و فلسفه اجتماعی او را شامل می‌شود؛ همچنین در فلسفه اخلاق و سیاست می‌توان به «در باب آزادی» (یکی از آثار برجسته سنت لیبرالیسم)، «فایده‌گرایی» (یکی از متون اساسی فلسفه اخلاق) و «انقیاد زنان» (مانیفست فمینیسم سده نوزدهم) اشاره داشت، حوزه‌هایی که بیشتر معرف میل در فضای غیردانشگاهی‌اند. از حیث فلسفی نیز چنانکه صحبت خواهیم کرد، می‌کوشد، در امتداد کارهای بیکن، لاک و هیوم در سده‌های پیش از خود، تقریر منسجم‌تر و به‌روزتری از مبانی سنت «تجربه‌گرایی» ارائه دهد که از قضا محتوای اصلی مباحث کتاب «نظام منطقی» را شکل می‌دهد.

همان‌طور که در مقدمه اشاره شده، تاکنون آثاری عمدتاً سیاسی و اجتماعی از میل به فارسی ترجمه شده بود و آثاری نیز درباره این وجوه فکری او به فارسی تالیف و ترجمه شده بود. چرا سراغ نظام منطقی رفتید و آن را برای ترجمه انتخاب کردید؟

بنا بر مقتضیات دوره تحصیلات تکمیلی درگیر مباحث فلسفه و تاریخ

علم و روش‌شناسی و منطق علم بودم؛ از طرف دیگر، علاقه‌ای همیشگی به سنت تجربه‌گرایی و پراگماتیسم داشتم، از این حیث که وزن بالایی به «تجربه» در برساخت معرفت می‌دهند و همیشه هم مترصد در دست گرفتن ترجمه يك «اثر بزرگ» بودم تا مدت‌های مدید با آن کلنجر داشته باشم و در همنشینی با آن به دانش فلسفی‌ام بیفزایم. مطالعه‌ای فصلی از کتاب در آن زمان جرقه ترجمه این کتاب را در ذهنم زد. همچنین این نکته مطرح بود که به قول شما، آثار فلسفه عملی میل منتشر شده است بدون حضور اثری از او در فلسفه نظری؛ در حالی که منطق امور حکم می‌کند که همیشه يك فیلسوف به‌طور نظام‌مند و در کلیت تفکرش معرفی شود. جمع این نکات مرا به سمت گزینش و ترجمه این اثر گرانسنگ سوق داد.

**نظام منطق را اثری مهم در زمینه «طبیعت‌گرایی» معرفی کرده‌اید، منظور از طبیعت‌گرایی چیست و میل به چه معنا از طبیعت‌گرایی دفاع می‌کند؟**

همان‌طور که دانش‌پژوهان فلسفه می‌دانند، فلسفه مدرن از ابتدا بین دو طیف تفکر و مکتب فلسفی تقسیم شد: «عقل‌گرایان» که می‌کوشیدند کل نظام معرفتی‌مان را از دل مجموعه‌ای ممتاز از گزاره‌های ضروری، یقینی یا تردیدناپذیر استخراج کنند و «تجربه‌گرایان» که ذهن را لوح سفیدی می‌انگاشتند که «تجربه» حاصل از اندام‌های مختلف‌مان روی آن شناخت را می‌نگارد. لُب جدال و تفاوت ایشان نیز به این امر باز می‌گشت که آیا ذهن ما مستقل از «تجربه» واجد و حامل پاره‌ای حقایق و گزاره‌های کلی-ضروری است یا همه چیز و کل شناخت را از کانال تجربه کسب می‌کند. مضاف بر این، در سده نوزدهم، با سوق یافتن جریان نخست به سمت اشکال رادیکال‌ش، مثل «ایدئالیسم»‌های آلمانی، از سویی و ظهور رشته‌های علمی مختلف که بر عنصر «تجربه» تاکید داشتند، از سوی دیگر، تنش بین این دو جریان شدیدتر شد و به نزاعی بین دو نظرگاه انجامید که به نظر می‌رسد تا همین الان هم ادامه دارد: «طبیعت‌گرایی» که قائل به این است که یا هویتی مجزا از هستنده‌های طبیعی وجود ندارند (طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی) و/یا روش‌های شناخت ما باید از الگوی علوم طبیعی تبعیت کنند و شناخت ما همانا «شناخت طبیعی» است (طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی) و «ضد/ناطبیعت‌گرایان» که یا در قلمرو هستی‌شناختی به هویت‌های «فراطبیعی» قائلند یا روش کسب شناخت را محدود به روش‌های علوم طبیعی نمی‌کنند و مثلاً قائل به استدلال‌های «استعلایی» به عنوان یکی از شاخصه‌های نگرش‌های ناطبیعت‌گرایان‌اند.

حال با نظر به این تقسیم‌بندی، میل یکی از نخستین و رادیکال‌ترین صور «طبیعت‌گرایی» را در سده نوزدهم تقریر کرد و همان‌طور که کل اثرش نشان می‌دهد، می‌کوشد آخرین سنگ‌های «شهودگرایان» و «پیشینی‌گرایان» را از ایشان پس بگیرد که قائل بودند بنیان نظام معرفتی‌مان به برخی گزاره‌های «شهودی» یا «پیشینی» می‌رسد که «عقل» مان آنها را با بازاندیشی «مستقل از تجربه» کشف یا اثبات می‌کند. «تجربه‌گرایی» طبیعت‌گرایانه میل که بر آن است «همه» شناخت ما برآمده از تجربه است، بر این مبنا پیش می‌رود که «دریافت‌های حسی» ماده خام شناخت‌مان است و آنچه ما از «ماده» و «اشیا» می‌دانیم در واقع همان حس‌هایی است که ماده به ما اعطا می‌کند و ترتیب و توالی وقوع‌شان، درهم‌تنیده با این موضوع ایجابی، این موضع سلبی در تجربه‌گرایی وجود دارد که منکر آن است که می‌توانیم به هیچ گزاره «کلی» مستقل از داده‌های تجربی و شواهد آزمایشی و به طریق «پیشینی» شناخت داشته باشیم؛ از جمله، مساله چالشی شناخت ما به کبرای قیاس منطقی، و مثال معروف تاریخی‌اش، «همه انسان‌ها فانی‌اند.»

ماحصل کار دستیابی به نظرگاهی طبیعت‌گرایانه است که حتی به گزاره‌های پایه منطق و ریاضی (هندسه و حساب) نیز بسط می‌یابد؛ به عنوان نمونه، حتی حساب، همچون منطق و هندسه، «علم طبیعی» محسوب می‌شود که راجع به دسته‌ای خاص از قوانین طبیعت (ناظر به «مجموع»‌ها یا «گردایه»‌ها) است. به عبارت دیگر، برخلاف سنت دیرینه مجزا کردن علوم ریاضی از سایر علوم و ممتاز شمردن آنکه شاخصه دیدگاه‌های عقل‌گرایانه از افلاطون تا دکارت است، در نظر میل، اصول بنیادین هندسه و حساب و نیز خود منطق، «واقعی»‌اند و تن به تحلیل «تجربی» می‌دهند. شدت و قدرت استدلال‌های میل به حدی بود که دو تن از فلاسفه اروپایی-هوسرل و فرگه- که بعدها بانی دو سنت فلسفی اصلی سده بیستم شدند، خود را مجبور به واکنش به آنها دیدند، چراکه برای ایشان نیز همسو با نگرش «ضدطبیعت‌گرایی» و همنوا با درک «صوری» یا «محض» از منطق، «منطق» و نیز «ریاضیات» نمی‌توانند علم تجربی باشند؛ امری که تقریر و اثباتش به سطح تحلیل بنیادینی نیاز دارد که در یکی تبدیل به «پدیدارشناسی» [توصیف «شهود ذوات»] شد و در دیگری «فلسفه زبان» [تحلیل «منطقی-زبانی»]. برای مثال، فرگه به شدت علیه این رای میل که علم حساب مبتنی است بر استقرایهای برخاسته از امور واقع مرتبط با دسته‌های خاص اشیا و بنابراین قوانین عام حساب «حقایق استقرایی»‌اند، واکنش شدید نشان داد و کوشید بنیان‌های علم حساب را با دفاع از ماهیت «پیشینی» آن پی

اشاره کردید که نظام منطق اثری مهم نه فقط در مجموعه آثار میل که در میان آثار فلسفی قرن نوزدهم است؛ ایده کلی و حرف مهم این اثر چنانکه در مقدمه اشاره کردید، درباره «اثبات» است و از «استقرا» دفاع می‌کند. منظور از استقرا چیست؟

به‌طور سنتی و از زمان صورت‌بندی منطقی ارسطو، روند «اثبات» قضا یا و انواع «استدلال»ها به دو دسته اصلی تقسیم شد: قیاس و استقرا. به بیان تقریبی، اولی استنتاج از گزاره‌های کلی به نتایج جزئی است و دومی استنتاج از گزاره‌های جزئی به کلی است. اما نکته مهم‌تر اینکه، به دلیل نفوذ و اثرگذاری تقریر ارسطو که وزن بیشتری به «قیاس منطقی» داد، این قسم استدلال مورد عنایت ویژه منطقیون قرار گرفت، چراکه عملاً تنها نتیجه این نوع دلیل‌ورزی را ضروری و یقینی می‌دانستند و در نتیجه در طول سده‌ها نوع دوم استدلال‌ورزی، یعنی استقرا، به محاق نسیان رفت، بر مبنای این ایده که نتایج کلی، قطعی، ضروری یا یقینی به بار نمی‌آورد. در آثار فارسی‌مان نیز کافی است نگاهی به کتاب منطقی بیندازید، برای مثال، «منطق صوری» خوانساری که در آن دو، سه صفحه بیشتر بدان پرداخته نشده است.

ولی در عصر مدرن، با اهمیت یافتن علم تجربی و آزمایش‌بنیان، توجه به روشی که از قضا به واسطه‌اش از جزئی‌ها و نمونه‌های منفرد به قضایای کلی [قوانین و اصول موضوع] می‌رسند، اهمیت بیشتری یافت. در این زمینه، یکی از مهم‌ترین صورت‌بندی‌ها از منطق استقرایی را اولی‌بار فرانسویس بیکن در «ارغنون نو» خود به انجام رساند که به صراحت مدعی کنار گذاشتن منطق قیاسی ارسطویی و جایگزینی آن با منطقی بود که بیشتر آن را فراخور «روش علم» می‌دانست. اما در امتداد کار بیکن و در واکنش به هجوم فلاسفه عقل‌گرا و پیشینی‌گرا که گویی دوباره ورق را به نفع استدلال‌های قیاسی برگردانده‌اند، میل در سده نوزدهم کوشید از نسخه‌ای قوی از استقراگرایی (inductivism) دفاع کند و جان تازه‌ای به تفکر استقرایی به عنوان تنها شکل معتبر استدلال‌ورزی بدهد. به بیانی، میل می‌کوشد نشان دهد که برخلاف تصور رایج، در عین اینکه دلیل‌ورزی قیاسی هیچ‌گونه «شناخت جدیدی» تولید نمی‌کند، خود «منطق» شناخت جدید تولید می‌کند و بنابراین باید حاوی استدلال‌های «واقعی» باشد که طبق تحلیل او، همانا استدلال‌های «استقرایی»‌اند. به عبارت دیگر، به تفسیر او، کل استنتاج‌های معتبر ما از جزئی‌ها به جزئی‌هاست و گزاره‌های کلی چیزی به نیروی استدلال نمی‌افزایند، چراکه نتایج جزئی همیشه می‌توانند به نحو استقرایی

مستقيما از مقدمه‌هاي جزيي استخراج شوند. از اين روي، گزاره‌هاي كلي براي ميل نه ارزش «معرفت‌شناختي»، بلکه صرفا کارکرد «روان‌شناختي» دارند، همچون تذکارها و نشانه‌هاي مختصر شده‌اي‌اند که زنجيره‌هاي طولاني دليل‌ورزي را تسهيل مي‌کنند و قدرت استدلالی‌مان را افزايش مي‌دهند.

بر اين اساس، در مهم‌ترين و مفصل‌ترين دفتر کتاب، دفتر سوم، شاهد تلاش همه‌جانبه و قابل تحسین ميل براي صورتبندی دقيق اين شیوه استدلال و تقرير مباني و اصولش هستیم. پرسش اصلي او اين است که پس از پذيرش اينکه «قياس منطقي» از حيث معرفت‌شناختي تهی است و «استقرا» شکل اصیل و اطلاع‌بخش استدلال است، «دليل‌ورزي استقرایي چگونه ممکن است؟» يا «تحت چه شرايطي، استدلال‌هاي استقرایي معتبرند؟» به عظمت کار ميل زماني پي مي‌بريم که توجه داشته باشيم که او هم آگاهانه مي‌کوشد تقرير ديگرگونه و تجربه‌گرایانه‌اي از «مقولات» ارسطويي ارایه دهد و هم درصدد ارائه نظام منطقي بدیل براي «نظام منطق» ارسطو است و همان کاري را براي استقرا، به منزله عمليات «کشف» و «اثبات» گزاره‌هاي عام يا فرآیند «تعميم از روي تجربه» انجام مي‌دهد که ارسطو براي «قياس منطقي» به انجام رسانید؛ يعني صورتبندی مجموعه‌اي از قواعد که به واسطه‌شان مي‌توانيم استنتاج‌هاي استقرایي را بيازمايم و اثبات کنیم.

**کتاب را در زمينه فلسفه علم اثري کلاسيک و قابل توجه ارزیابی کرده‌ايد. ربط و نسبت کتاب ميل با فلسفه علم چیست؟**

«فلسفه علم» به منزله دانش رشته‌اي تخصصي که به بحث و فحص از مباني و روش‌هاي علوم مي‌پردازد معمولا به سده بيستم خلاصه مي‌شود و نقطه شروع را هم عمدتا جريان «پوزيتيويسم منطقي» معرفي مي‌کنند. ولي حقيقت آن است که ريشه بيشتر مباحث و ایده‌ها را مي‌توان در سده نوزدهم ردگيري کرد، از جمله در همین اثر ميل که تا ملات ژرفش بر «روش‌شناسي علم»، به خصوص تقرير و واکاوي روش‌هاي «پژوهش علي» و بنیان نهادن علم بر مباني تجربه‌گرایانه، یکی از ایستگاه‌هاي مهم توسعه تاريخي «فلسفه علم» محسوب مي‌شود. براي نمونه، در عطف به پاسخ به پرسش قبل، ميل امیدوار است نشان داده باشد که چگونه «منطق استقرایي» اش و فهرست دقيقش از «روش‌هاي استقرایي» (توافق، تفاوت، باقيمانده‌ها و تغييرهاي ملازم) مي‌توانند به یکی از دشوارترین مسائل فلسفه علم پاسخ دهند؛ تثبيت تفاوت «قوانین علمي» حقيقي با «قوانین تجربی» صرف و همبسته با آن، تمیيز یکنواختی‌هاي تصادفي از «قوانین طبیعت» که ميل در نهایت آنها را «قوي‌ترین

استقراها» يي ميانگارد که تکیه‌گاه همه استقراهاي ضعيف‌ترند.

به علاوه مي‌توان به مباحثه پردامنه و مهم بين ميل و ويليام هيوول اشاره داشت که به اعتقاد بسياري چکيده‌اي است از بسياري از مباحث اصلي فلسفه علم و فصلي مهم از تاريخ «فلسفه علم» را شکل مي‌دهد؛ از جمله چيستي و نقش «استقرا» در علم‌ورزي، «اهداف» پژوهش علمي، «معرفت‌شناسي» علم و نقش «تاريخ علوم» در تکوين فلسفه علم. در اين خصوص در نزاعي تاريخي-مفهومي که بعدها در سده بيستم به صور مختلف ادامه يافت، ميل با قائل شدن به «استقراگرایی»، با اين مضمون که استقرا، به خصوص استقراي شمارشي، يگانه روش استنتاجِ موثق و منتهي‌شونده به «حقايق جديد» است، در نقطه مقابل هيوول قرار گرفت، فيلسوفي که به سياق کانت اعتقاد داشت کانون استنتاج علمي همانا طرح و ابداع يك «ايدة تالیف‌کننده» است و روش بنيادين در پژوهش علمي همانا «روش فرضيه‌اي» است.

همچنين جدای از علوم طبيعي، ميل نظري نیز به فلسفه و روش‌شناسي علوم اجتماعي-انساني دارد و در ششمين و آخرين دفتر «نظام منطق» گزارشي کلاسيک از روش‌شناسي «علوم اخلاقي» (يا همان علوم انساني) ارائه مي‌دهد. بحث‌هاي اين دفتر از اين جهت نیز اهميت دارند که ميل در کنار مقام فيلسوفي در کليت حیطه اين علوم (اقتصاد سياسي، روانشناسي و علم نوظهور جامعه‌شناسي) نیز دستي داشت. مدعای اصلي ميل در اين دفتر آن است که پديده‌هاي ذهني-رواني و اجتماعي هم مثل ديگر رویدادها فرآیندهاي علي‌اند و بنا بر اين الگوي «تبیین» پيشنهادهي اش در دفترهاي پيشين که مطابقش امور واقع ذیلِ قوانيني مي‌گنجند که آنها را به مقدمه‌هاي عليشان پيوند مي‌زند، به علوم اخلاقي-انساني نیز اطلاق خواهد شد. به عبارت ديگر، پديده‌هاي موجود در علوم انساني، با همه پيش‌بینی‌ناپذيري و عدم قطعيت‌شان، در همان ميداني قرار دارند که پديده‌هاي طبيعي و علیت‌بنیاد ديگر و معضل معرفت‌شناختي ويژه‌اي براي روش‌شناسي اين فيلسوف علم ايجاد نمي‌کنند. همچنين يکي از اهرم‌هاي ميل در اين دفتر براي تقرير «منطق علوم اخلاقي»، ارائه ترکیب معقولي از [قوانین] روانشناسي «تداعي‌گرا» و جامعه‌شناسي تاريخي «کنتي» است تا اين ايدة را موجه سازد که بافت‌هاي اجتماعي-تاريخي متفاوت ممکن است «الگوهاي تداعي» متفاوتي به بار نشانند. اما يکي از نوآوری‌هاي ميل در اينجا طرح علم جديدي به نام «شخصیت‌شناسي» به معنای عام (ethology) است که همچون پلي بين اين دو عمل مي‌کند و کارش مطالعه صور متفاوت «شخصیت انساني» ظاهرشونده در بافت‌هاي اجتماعي متفاوت است.

در بخشی از مقدمه به متفکران و اندیشمندانی که میل با آنها در ارتباط بوده و به آثارشان ارجاع داده، مثل ویلیام هیوول، جیمز میل، آگوست کنت، الکساندر ویتلی، هربرت اسپنسر و سر ویلیام همیلتون اشاره کردید. داد و ستد فکری میل با معاصرانش از چه حیث است؟

همان‌طور که در مقدمه اشاره کرده‌ام، حجم تعاملات فکری میل در این کتاب با متفکران معاصر و گذشته‌اش از حیث کمی و کیفی شگفت‌انگیز است. این نکته را باید به یاد داشته باشیم که سده نوزدهم عمدتاً اکثر فلاسفه می‌کوشیدند «روش» درست شناخت و «منطق»‌ای برای علم صورتبندی کنند و میل که مدعی عرضه «نظام منطق»‌ای برای علوم است، باید پاسخی بسنده به رقبایش بدهد و مرزبندی‌اش را با سایرین مشخص سازد. از این‌رو است که در کتاب شاهد وسواس فوق‌العاده میل هستیم که چگونه خط فکری‌اش را از متفکرانی که در این حیطه صاحب‌نظرند جدا می‌کند، از جمله هیوول، همیلتون، اسپنسر و کنت. مهم‌ترین چهره که قطعاً هیوول است که او را نماینده شاخص مکتب «شهودگرا»‌ها در برابر «تجربی مسلک» می‌دانست و احساس می‌کرد باید پاسخی بسنده بدان دهد، چراکه در مجموع این مکتب فلسفی را به قول معروفش «پشتوانه فکری عظیم آموزه‌های کاذب و نهادهای نامطلوب» می‌انگاشت؛ همچنین کوشش زیادی می‌کند پاسخی رضایتبخش به مدعیات اسپنسر در خصوص ارزش «قیاس منطقی» و نیز سرشت «ضرورت» و رابطه‌اش با «تصورناپذیری» به عنوان امری روان‌شناختی و لذا طبیعی دهد؛ به‌علاوه در بخش تقریر منطق خود در سه دفتر نخست، غیر از ارسطو که ادعای جایگزینی‌اش را دارد، مباحثه‌ای دایمی با منطقدان‌های پیش از خود و هم‌عصرش، از جمله ویتلی، همیلتون و دموورگان دارد که هر یک مدعی ابداع نظام منطقی جدیدی یا صورتبندی جدیدی از قواعد منطقی بودند و در آخر، از آگوست کنت باید یاد کرد از چهره‌های کانونی برای میل است که در تحکیم هر چه بیشتر روح «علمی» یا «تحصیلی»، مانند تقدم مشاهده و تجربه و پرهیز از پژوهش در باب علل غایی، در میل اثرگذار واقع شد. با کنت هم این زاویه‌گیری را دارد که می‌کوشد، برخلاف کنت، نقش بایسته‌ای به «روانشناسی» [تداعی‌گرایانه] در طرح کلی علم اجتماعی‌اش بدهد.

**اندیشه‌های فلسفی و منطقی میل چگونه بر اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی- اجتماعی او و دفاعش از مقولاتی چون لیبرالیسم اثر گذاشته است؟**

اول باید به نکته مهمی در خصوص رابطه بین فلسفه نظری و عملی او اشاره کنیم که باز روح طبیعت‌گرایی و تجربه‌گرایی بر آن حاکم است.



همان‌طور که مشهود است، فلسفه نظری میل بر یک اصل بنیادین که در این کتاب مبانی‌اش تقریر و از نتایجش دفاع می‌شود، استوار است: «استقرا»، آن هم «استقرای شمارشی» (enumerative induction) - همان گرایش ساده ولی قدرتمندمان به استنتاج کردن اینکه همه الفها باند بر پایه مشاهده تعدادی از الفها که جملگی باند- که شکل بنیادین دلیل‌ورزی و از این‌رو معیار نهایی «عقل نظری» محسوب می‌شود. موازی با این، معیار نهایی او برای «عقل عملی» اصلی موسوم به «اصل فایده‌مندی» (principle of utility) است که خود آن در نهایت به «خیر همگان» ارتباط می‌یابد. حال نکته نظرگیر این است که میل برای اثبات اینکه «امر خیر» [برای همگان] چیست (برای میل، «خوشبختی» به معنای «لذت و رهایی از درد»)، از همان رویه‌ای استفاده می‌کند که می‌کوشد ثابت کند استقرای شمارشی هنجار نهایی دلیل‌ورزی است: استناد به واقعیت تجربی امور و «روال عمل بازاندیشانه»؛ به بیان دیگر، درست همان‌طور که «یگانه شواهد» ما برای دومی این است که ما انسان‌ها به خودی خود به آن «در نظر و در عمل» اذعان داریم، «یگانه شواهد» مان بر اینکه بگوییم چیزی مثل «خوشبختی» مطلوب/خواستنی است این است که آدمیان واقعا و در عمل بدان میل دارند و آن را «غایت» در نظر می‌گیرند.

دوم اینکه، به نظرم در نظام اندیشه فیلسوفی که قائل به «آزادی» به معنای سیاسی (liberty) است باید رابطه‌ای روشن با «آزادی» به معنای متافیزیکی (freedom) وجود داشته باشد. حال یکی از اقدامات مهم میل در این کتاب، فراهم کردن مبنایی مستحکم برای معنای دوم آزادی است تا راه برای طرح و بسط معنای اول هموارتر شود. از طبیعت‌گرایی میل برمی‌آید که ذهن و جامعه نیز تابع همان «نظم علی» امورند که دیگر پدیده‌ها از آن تبعیت می‌کنند و با فرض این دیدگاه طبیعت‌گرایانه، سوالي بی‌اندازه مهم برای میل پیش می‌آید: «آیا موجودات انسانی می‌توانند «آزاد» باشند؟»

میل نتیجه‌ای را که برخی از آموزه «موجبیت‌گرایی» (determinism) می‌گرفتند و می‌گیرند، نمی‌تواند بپذیرد، یعنی، اینکه ما قدرت «خودتکوینی» یا خودپروری» نداریم (چیزی معادل با «خودتعیین‌بخشی») و حقیقتا «مسوول» کنش‌ها یا «شخصیت» مان نیستیم؛ چون این ایده نافی انگاره اخلاقی-سیاسی او است. دلیلش هم این است که خودپروری تکیه‌گاه ایدئال میل از زندگی اصیل است و «آزادی اخلاقی»، یعنی توانایی تحت کنترل قرار دادن انگیزه‌ها و امیال‌مان ذیل یک «هدف عقلانی» راستین، یکی از شروط آن است. از این‌رو میل

ناگزیر بود نشان دهد چگونه اشیاي طبیعی «از حیث علی مشروط» (causally conditioned) می‌توانند در عین حال کنشگران «از حیث اخلاقی آزاد» (morally free agents) باشند: یکی از غامض‌ترین مسائل فلسفه.

فصل دوم از دفتر ششم «نظام منطقی»، با عنوان «آزادی و ضرورت» که میل از جهاتی بهترین فصل کتابش می‌انگارد، طرحی مختصر برای پاسخ به این پرسش مهم ارائه می‌دهد. به‌طور کلی و با نظر به کلیت اندیشه میل، لب مطلب به رابطه بین «آزادی» (اخلاقی) و داشتن قدرت «مقاومت» ورزی در برابر انگیزه‌ها که در نهایت به توانایی‌مان در بازشناسی و پاسخگویی به «دلایل» به معنای عام تحلیل می‌شود، باز می‌گردد: من تا حدی آزادم که بتوانم انگیزه‌هایم را موشکافی کنم، «دلایل خوب» له/علیه عمل طبق این انگیزه‌ها و نیز اجتناب از آنها را حل‌جی کنم و بر مبنای نتیجه این تحلیل عمل کنم که روشن است امکان پرورش و بسط «شخصیت» مطابق با تحقق میزان این آزادی را میسر می‌سازد. طبق تحلیل میل، شخص زمانی واجد «آزادی اخلاقی» است که احساس کند عادت‌ها و وسوسه‌هایش بر او کنترلی ندارند، بلکه او سرور و مسلط بر آنهاست و می‌داند که حتی زمانی که تسلیم آنهاست، می‌تواند در برابرشان «مقاومت» کند. از اینجاست تعریف و تمجید میل از شخص واجد «فضیلت با ثبات و بادوام» (confirmed virtue) که برای او هم‌تراز است با فرد دارای آزادی اخلاقی.

### کتاب میل امروز چقدر اهمیت دارد و مخاطب آن چه کسانی هستند؟

اول اینکه، این متن اثری «کلاسیک» در فلسفه به‌طور کلی و فلسفه علم به‌طور خاص تلقی می‌شود و می‌توان آن را در کنار سایر آثار بزرگ فلسفی، مثل «منطق» ارسطو یا «نقد عقل محض» کانت مطالعه کرد و از کاوش‌های فلسفی-منطقی آن بهره فلسفی برد. دوم اینکه، در این کتاب با یکی از قوی‌ترین تقریرها از «تجربه‌گرایی» مواجهیم که حتی از بسیاری جهات از نسخه هیومی تجربه‌گرایی نیز پیشی می‌گیرد. از این‌رو، می‌تواند ما را به درک بهتری از مبانی این سنت فلسفی برساند. سوم اینکه، بسیاری از مباحث میل در این کتاب، از جمله بحث‌های درباب فلسفه منطقی، فلسفه زبان، فلسفه علم، معرفت‌شناسی، روان‌شناسی‌گرایی و منطق علوم انسانی، حامل ایده‌هایی است که مبنای یا نقطه شروع مباحثات فلسفی در فلسفه معاصر واقع شده است. از جمله می‌توان به نظریه‌اش در باب «دلالت نام‌ها» اشاره کرد که امروزه به نام «نظریه میلی» (Millian theory) معروف است یا اینکه نظریه خاصش در باب «علیت» و شرایط لازم و کافی شناسایی علل که مقدمه

بحث‌های فلسفی معاصر از علیت است؛ همچنین نگرش «طبیعت‌گرایانه» اش در باب ریاضیات که امروزه مدافعانی دارد و ناگفته نماند بحث مهم و ماندگارش در دفتر ششم و آخر در باب منطق «علوم اجتماعی» که به عنوان يك نمونه برجسته از الگوی تبیین «عللمحور» در برابر علوم اجتماعی «تفسیری» یا «دلیل‌محور» از آن ذکر میشود.

## ربط و نسبت کتاب نظام منطق با فضای فکری و دانشگاهی فلسفی در ایران چیست و چه باید باشد؟

یکی از حفره‌های مطالعات فلسفی در اکثر گروه‌های فلسفی در دانشگاه‌های ایران، به خصوص آنها که رویکرد «تاریخ فلسفه» ای دارند، همین کمرنگ بودن وزن و اعتباردهی به سنت «تجربه‌گرایی» و در ادامه آن «پراگماتیسم» است. عمدتاً گریزی به فلسفه هیوم، آن هم به شکل پراکنده و تا جایی که به فلسفه کانت مرتبط باشد، دارند و نه به‌طور جدی از پیشینیان میل، مثل بیکن و هابز و لاک و نه از پسینیان او، از جمله راسل و ایر، خبری و اثری هست. به نظرم این کتاب که مدعی ارائه «نظام منطق» بر پایه اصول تجربه‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه است، میتواند تا حد زیادی کمک کند این خلأ جبران شود و اگر در کنار سایر آثار مهم این سنت که به فارسی ترجمه شده‌اند - از جمله آثار ترجمه شده دیگر میل به فارسی که ذکر کردید همراه با آثاری از قبیل «جستاری در باب اصول اخلاق»، «رساله‌ای درباره طبیعت بشری» و «کاوشی در خصوص فهم بشری» هیوم، «جستاری در خصوص فاهمه بشری» لاک، «لویاتان» هابز و آثار دیگر - به گونه‌ای منسجم تقریر و تدریس شوند، کمک می‌کند سنت فلسفی‌ای احیا شود که مساهمت‌هایش در عرصه فلسفه نظری و عملی در فضای فکری ما کمرنگ جلوه داده شده است. بگذریم از اینکه در این سنت مبانی مفهومی و نظری بسیاری از ایده‌هایی تقریر و مبرهن شده است که در کلام و فضای سیاسی‌مان به درک روشن‌شان نیازمندیم: دموکراسی، آزادی، لیبرالیسم، تساهل و رواداری، آزادی بیان و مانند اینها.

منبع: روزنامه اعتماد 5 شهریور 1403 □□□□□□